

کیمشان

از همه تماس‌ها و ملاقات‌هایی که در تلاش برای کشف راز سربازان گمشده انجام دادیم، جالب‌ترین آنها مربوط به یک خاخام خاص، رئیس مدرسه یهودیان در یکی از شهرهای اروپاست.

داستانی شنیدنی مثل یکی از داستان‌های هزار و یک شب اما واقعی. وقتی این موضوع را از نزدیک دنبال کردم، از جمله چندین سفر به آن شهر اروپایی، برای اولین بار احساس کردم که در حال نزدیک شدن به زکریا باومل و دیگر مقفودین نبرد سلطان یعقوب هستیم. خیلی نزدیک به نظر می‌رسید…

ابتدای سال ۱۹۹۰ باومل تماس تلفنی ناشناسی از یکی از پایتخت‌های اروپایی دریافت کرد. فرد تماس گیرنده از آن سوی خط خود را به عنوان یک خاخام ارتودکس، از فرقه حسیدی ساتمر، معرفی کرد که در

و مقفودین همکاری می‌کرد، شنیدیم که این خاخام قبلاً برای کمک پیشنهاد داده و پیشنهادش برای تصمیم‌گیری در دولت اسرائیل به ریاست اسحاق رابین مطرح شده بود.

دولت تصمیم گرفت در صورتی که خاخام فیلم ویدیویی پرروزی برای اثبات گفته‌هایش ارائه دهد، با او همکاری می‌کند. چنین نوار کاستی هرگز به اسرائیل آورده نشد اما تیلمن به ما گفت که تحت تأثیر قرار گرفته زیرا خاخام توانایی کارآمد قابل‌ملاحظه‌ای دارد.

از سوی دیگر، خاخام آمیتال، رئیس مدرسه‌ای که زکریا باومل در آن تحصیل کرده بود، به ما توضیح داد که او به خوبی این خاخام اروپایی را می‌شناسد و او فرد بحث‌برانگیزی است که شایسته است با او به احترام همراه با سوءظن رفتار کرد. عضو

«آمید و شکست» **خاطر ات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل – ۳۲**

خاخامی از اروپا



سال‌های اخیر در قاچاق یهودیان از ایران به خصوص کودکان و جوانان یهودی نقش داشته است.

ایسن خاخام توضیح داد که به عنوان بخشی از کار مخفی و ارتباطات گسترده‌اش، اطلاعاتی از منابع موثقی به او رسیده که ادعا کرده‌اند آنها می‌دانند زکریا باومل و دیگر مقفودین کجا هستند.

این خاخام خدمات خویش را به ما ارائه داد و از یونا دعوت کرد تا او را در اروپا ملاقات کند.

این‌ها حساس‌ترین خبرها بودند. از دیگر امور فاصله گرفتیم و با این موضوع مثل یک عملیات اطلاعاتی واقعی برخورد کردم. طبق معمول از دوستم، روحیا واردی کمک گرفتم، در همین راستا، مدتی قبل از اولین ملاقات یونا با خاخام، شروع به جمع‌آوری اطلاعاتی درباره وی کردیم و باید گفت که نقطه نظرات متفاوتی درباره این مرد بود.

از یک‌سوی، از یونا تیلمن، سرهنگ دوم ذخیره که در زمان خودش در موضوع اسرا

کودکان یهودی از ایران جان خود را به خطر انداخته باشد. بی‌صبرانه منتظر اولین ملاقات با این خاخام بودم.

می‌خواستسم او را ببینم، با او صحبت کنم، اطرافش را بسنجم و در صورت امکان از طریق او روند تشخیص مکان مقفودین را پیش ببرم.

ماه مه ۱۹۹۰ به اروپا رفتم تا خاخام را ملاقات کنم. روحیا واردی نیز با من همراه شد، باور داشتم که می‌توانم از تجارب و هوش اطلاعاتی رشد یافته او کمک بگیرم. اگر این آدم جعل هویت می‌کرد و فقط سعی می‌کرد از ما پولی را اخاذی کند، روحیا واردی از همان لحظه اول آن را می‌فهمید. در هتل مستقر شدیم و بلافاصله به کنیسه خاخام رفتیم. چند پلکان را در جهت علامت کوچکی پایین رفتیم که درب ورودی مشخص شده بود و وارد «مدرسه تورات» خاخام شدیم.

تورات» او از خود ساطع می‌کرد. در ملاقات اول جزئیات بیشتری از خودش را آشکار کرد. فهمیدیم که او پسر خاخام معروف شناخته شده در حسیدی‌های ساتمر است که مدت‌هاست سن هشتادسالگی را پشت‌سر گذاشته است. بعد از چند روز متوجه شدیم او چقدر با احترام و با عزت از پدر پیرش نگهداری می‌کند. او همزمان با مدیریت «مدرسه تورات»، استعدادهای کسب‌وکار خود را پرورش داد که در آنها به عنوان فرد صاحب نفوذ بزرگ، دارای حواس زیرکانه، محاسبات سریع و ذهنی پر از ایده مثل دانه‌های انار ظاهر شد.

در این میان، تجارت بزرگ واردات دستکش پلاستیکی از چین را در روزهایی که چین هنوز به غرب صادرات نداشت، طراحی و عملی کرد. هنگامی که او را به سوی یکی از بانک‌های بزرگ شهر همراهی کردیم، او آنجا با احترام بسیار پذیرفته شد و شایسته‌بود درباره این مرد و جایگاهش چیزی گفته شود.

اوج فعالیت‌های او قاچاق کودکان و جوانان یهودی از تهران بود. وظیفه بزرگ و عمل شگفت‌انگیزی بود. دفعات بسیاری زندگی‌اش را به خطر انداخت و با گذرنامه خارجی و پنهان کردن موهای آویزان شقیقه خود زیر کلاه بزرگ مخصوصی به تهران سفر کرد. اگر او دستگیر شده بود، هنوز از ایران درنیاامده بود و جای تردید بود که هنوز زنده باشد؛ اما علی‌رغم خطرات بسیار، عملیات‌های مخفی را ادامه داد. او در ایران شبکه گسترده‌ای از دستیاران را تأسیس کرد که به آنها پول خوبی می‌داد و از طریق آنها کودکان را از طریق مرز ترکیه به سمت ساحل امنی در اروپا فراری می‌داد. از آنجا، در پایان دوره کوتاه آشنایی و سازگاری، کودکان را به پناهگاه ساتمریان در نیویورک منتقل می‌کردند. در دوره سازگاری خوراک و لباس و سربانه آنها را تأمین می‌کرد و به آنها تورات و انگلیسی یاد می‌داد تا برای زندگی جدید در ایالات‌متحده آماده شوند.

همه این پروژه از جیب شخصی او تأمین می‌شد و بخش کوچکی از آن، همان‌طور که خودش شرح داد، از سوی خانواده‌های آنها می‌آمد. از منابع‌مان کشف کردیم که به جز کودکان و جوانان، این خاخام چهل‌وهفت بزرگسال را نیز از ایران فراری داده که چهار نفر از آنها در تهران محکوم به مرگ شده بودند. این اطلاعات ارزیابی‌هایم را نسبت به این فرد و تمایلم برای ملاقات با او را تقویت کرد و شخصاً از جانب او تحت تأثیر قرار رفتم.

۱- م: «سالحان پنهان» The Tzadikim Nistarim به عبری צַדִּיקִים נִסְתָּרִים یا «۴۶ صالح»؛ یکی از آموزه‌های یهودیان به خصوص یهودان حبس‌ی و برگرفته از «تلمود» است. طبق این باور جهان توسط ۴۶ انسان صالح پشتیبانی می‌شود و اگر حتی یکی از آنها نباشد، دنیا به آخر می‌رسد.

۲- یگهیان شهر: فرقه کوچکی از مغیبیون افراطی که مخالف صهیونیسم هستند.

پاورقی

Research@kayhan.ir

همه این استدلال‌ها چیزی جز انحراف اذهان از دلیل واقعی حذف مقاله مک‌دونالد نیست. ضدآمریکایی‌بودن محتوا یک چیز بود و اگر به شکلی ملایم‌تر بیان می‌شد، شاید قابل تحمل می‌شد.

اما مک‌دونالد در قسمت پایانی مقاله خویش خلاصه‌ای از یک گزارش مفصل او تکان‌دهنده[درباره رفتار سربازان آمریکایی

اسیرشده در جنگ کره آورد که قدمی فراتر از حد تحمل بود.

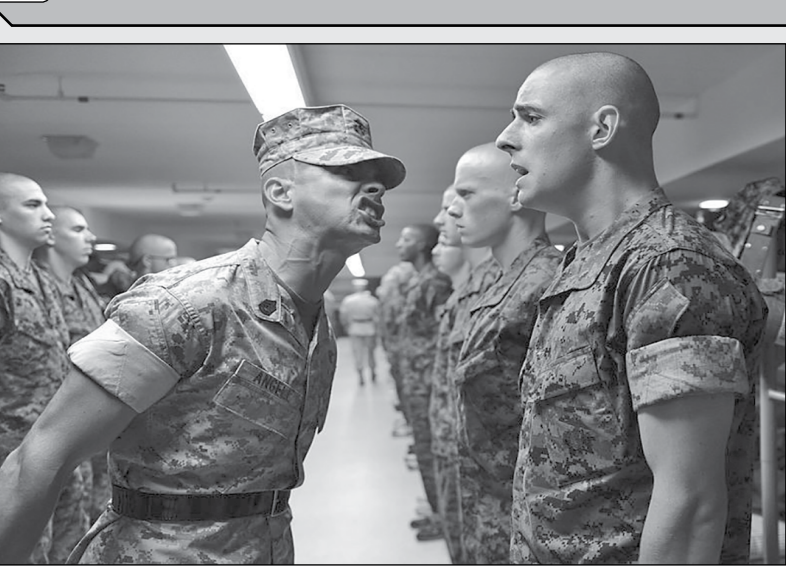
این گزارش که پاییز سال گذشته، به سفارش ارتش ایالات متحده، توسط یوجین

نشان می‌داد؛ شگفت‌انگیز آنکه ارتش این گزارش را عمومی نمود و بدین‌ترتیب کابوسی برای تبلیغاتچی‌های دولت ایجاد کرده بود.»

«تنها دلیل مناسبی که تضمین می‌کرد انتشار مقاله مک‌دونالد در مجله «پنکتتر» با وتوی رسمی مقامات روبه‌رو شود، گنجاندن همین مطلب بود.

دقیقاً همین بخش آخر بود که مشکل‌ساز شد. با این حال، سال‌ها بعد، هیچ‌یک از کسانی که مستقیماً در حذف مقاله مک‌دونالد نقش داشتند، مسئله کینکید را به خاطر نمی‌آورند. ابروینگ کریستول گفت: «من از هرگونه

جنگ سرد فرهنگی: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر- ۱۷۲



فروپاشی اخلاقی در میان سربازان آمریکایی در پایان جنگ کره بی‌خبرم، و حتی اگر چنین چیزی رخ داده باشد، دوايت امک‌دونالد[از کجا باید می‌دانست؟ او چه اطلاعی از جنگ کره داشت؟ در نیویورک اپشت میز[نشسته بود و سربای نیویورکر مطلب می‌نوشت. او هیچ‌چیز درباره جنگ کره نمی‌دانست، هرگز به کره رفته بود.

گمان نمی‌کنم حتی یک‌بار هم پادگانی را از نزدیک دیده باشد. درباره ناراضیتی در صفوف سربازان من هیچ چیزی نشنیدم، اصلاً یادم نمی‌آید که چنین مطلبی در مقاله مک‌دونالد وجود داشته باشد.»

به همین ترتیب، وقتی از ملوین لاسکی پرسیده شد، هیچ‌چیز در این‌باره به خاطر

مک‌دونالد در قسمت پایانی مقاله خویش خلاصه‌ای از یک گزارش مفصل او تکان‌دهنده[درباره رفتار سربازان آمریکایی اسیرشده در جنگ کره آورد که قدمی فراتر از حد تحمل بود. این گزارش که پاییز سال گذشته، به سفارش ارتش ایالات متحده، توسط یوجین کینکید در نیویور کر نوشته شد، سندی ویرانگر از رفتار اسرای آمریکایی بود.

آیت‌الله حق‌شناس می‌فرمود: «زمانی که در قم بودم، یک‌بار می‌خواستم برای حاجتی، چلهٔ زیارت عاشورا را شروع کنم. چون رفقاً معمولاً قبل از ظهر و بعد از ظهر می‌آمدند، برای آن که کسی متوجهٔ این کار نشود، ناهار را به تأخیر انداختم و رأس ظهر را برای زیارت عاشورا خالی کردم. نماز ظهر و عصر را که می‌خواندم، بلافاصله شروع می‌کردم به خواندن زیارت عاشورا و بعد از آن، ناهار می‌خوردم. یازنده روز، این کار را انجام دادم. روز پانزدهم وقتی کتاب دعا را باز کردم که زیارت عاشورا را شروع کنم، یکی از رفقاً آمد پشت در و شروع کرد به در زدن. آن‌قدر در زد تا این که مجبور شدم بروم در را باز کنم؛ ولی یادم رفت کتاب دعا را ببندم. وقتی وارد شد و کتاب دعا را دید، متوجه شد و گفت: «به به! باز زیارت عاشورا هم که می‌خوانی. همان ببه‌به که گفت، زحمت پانزنده روز من بر باد رفت…»

آخرین چلهٔ زیارت عاشورا

آخرین زیارت عاشورای آیت‌الله حق‌شناس براساس اطلاع بنده، برای شقای دختر مربی یکی از دوستان یو که به علت فشاری که به قلب

حاج آقا وارد کرد، قطع شد و به ثمر نرسید.^{۱۹}

۱. مواضع: ج ۳ ص ۱۰۱.
۲. الکافی: ج ۲ ص ۴۷۷ و ج ۱ امام صادق(ع).
۳. ادامهٔ روایت پیشین است.
۴. مواضع: ج ۴ ص ۵۶- و ۵۷. در این‌باره، ر: ک: ص ۱۷۶ (مناظرهٔ یک عالم با شیطان) و ص ۲۲۲ (دل‌بسته دنیا نبودن).
۵. به نقل از حجت‌الاسلام سید عباس مقامی.
۶. مواضع: ج ۱ ص ۸۱.
۷. به نقل از حجت‌الاسلام غلامحسن بخشی.
۸. به نقل از آقای رضا مطلبی کاشانی.
۹. امام صادق: «إِنَّ الْعَبْدَ الْوَلِيَّ لَهُ دَعْوَةٌ إِلَى الْأَمْرِ نَبِيْهُ، فَيَقُوْلُ لِلْمَلِكِ الْمَوْلَىٰ لَهُ أَقْبَىٰ لِبَعْدِي حَاجَتُهُ وَلَا تَعْجَلْهُ فَإِنَّيْ أَشْهِيْ أَنْ أَسْأَلَ عَنْ دَعَاةٍ وَضَوْتَةٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ الْمَوْلَىٰ لَهُ لِدَعْوَةٍ فِي الْأَمْرِ تَبِيْهُ، فَيَقَالُ لِلْمَلِكِ الْمَوْلَىٰ لَهُ: أَقْبَىٰ لِبَعْدِي حَاجَتُهُ وَتَعْجَلْهُ فَإِنَّيْ أَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْ دَعَاةٍ وَضَوْتَةٍ، بِنْدَةِ دُوسْتِ خَدَوْنِ، دَرِ كُفْرَتَارِيْ كَرِهِيْ بَرَايْشِ بِيشِ مِي آيد، خدای را می‌خواند. پس خدوَن در فرشته گماشته بر او می‌فرماید: حاجت بنده‌ام را برآور ولی در آن شتاب مکن؛ زیرا دوست دارم ندا و صدای او را بشنوم. و بنده دشمن خدا در گرفتاری‌ای که برایش پیش می‌آید، خداون را می‌خواند. پس به فرشته گماشته بر او گفته می‌شود: زود حاجت بنده‌ام را برآور که خوش ندارم ندا و صدای او را بشنوم» (الکافی: ج ۲ ص ۴۹۰).
۷. برای دین روایات بیشتر در این‌باره، ر: ک: نهج‌الدعاء (با ترجمه فارسی): ج ۱ ص ۶۲۸.
۱۰. به نقل از آقای سید رضا هابونی.
۱۱. امام صادق(ع): «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا لِمَ يَزَلْ أَلَهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ فِي حَاجَتِهِ مَا لَمْ يَسْتَعِجِلْ، هَرَكَةً بِنْدَةِ دَعَا، خَدَوْنِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ يَبْهِيْهِ دَرِ كَارِ حَاجَتِ بِنْدِهِ، بِهْ سَرَطُ أَنْ كِهْ شَتَابَ بِهْ خَرَجَ نَدَهْدَه» (الکافی: ج ۲ ص ۴۷۴).
۱۲. برای دین روایات بیشتر در این‌باره، ر: ک: نهج‌الدعاء (با ترجمه فارسی): ج ۱ ص ۲۵۰.
۱۳. به نقل از حجت‌الاسلام غلامحسن بخشی.
۱۴. آرمگاه علی بن بابویه قمی (م ۳۲۹ ق) در سمت شرقی خیابان ارم و پس از خیابان انقلاب (چهارمردان) در کوچهٔ ابن بابویه واقع شده است که در خیابان فرماندهان هم راه دارد.
۱۵. مقصود از صحن جدید، همان صحن ایوان آینه یا صحن جزم حرم حضرت معصومه(س) است.

صفحه ۶

شنبه ۲۶ مهر ۱۴۰۴

۲۵ ربیع‌الثانی ۱۴۴۷ - شماره ۲۳۹۸۱

نمی‌آورد. استیون اسپندر هم چیزی به یاد نداشت. دایانا جوسلسون نیز همین‌طور. این را تنها می‌توان یک فراموشی جمعی تاریخی نامید.

ضخیف حافظه کریستول به‌ویژه شایان ذکر است: جوسلسون در اکتبر ۱۹۵۸ (زمانی که مقاله بنده‌ام مک‌دونالد در «دیسنت» مجله‌ای چاپ‌گراتر از «پارتیزان رویو»- منتشر شده بود و کریستول لندن را ترک کرده و برای «ریپورتر» در نیویورک کار می‌کرد) در نامه‌ای به او نوشت: «…

او در مورد آن مقاله خودنمایانه او درباره آمریکا که به و استیون اشتباه کردید و از اول آن را پذیرفتید، شاید به خاطر بیابوری که از او خواستید آن را بازنویسی کند و بخش مربوط به کره را که قبلاً در نیویورک چاپ شده بود حذف نماید. اما او این کار را نکرد.»

در سال ۱۹۵۹، کریستول هنوز درگیر جنجال کینکید بود و در یک مناظره تلویزیونی به او حمله کرد. این کار تأیید (نادر) جوسلسون و یک «خواننده مشتاق» جدید[برای «ریپورتر» را برایش به ارمغان آورد.

۱- یوجین آن گزارش مفصل را گزیده‌نویسی کرده بود و مک‌دونالد عیناً همان گزارش گزیده شده را در بخش پایانی پادداشت خود آورد.

۲- احتیلا به خاطر ترس از مبتلا شدن به بیماری هم‌زرم و یا ترس از کمبود مواد غذایی او را به بیرون هدایت می‌کردند!

۳- سرباز معمولی آمریکایی آن‌قدر به سیستم پشتیبانی بسیار قوی ارتش خود عادت کرده بود که وقتی در شرایط سخت و محرومیت اردوگاه اسیران جنگی قرار گرفت، کاملاً درمانده و ناتوان شد؛ گویی بدون دسترسی به داروهای آماده (مثل مسکن‌ها، آنتی‌بوتیک‌ها، ویتامین‌ها) و امکانات بهداشتی پیشرفته (مانند یک توالت فرنگی استاندارد) قادر به تطبیق با شرایط یا حتی زنده ماندن نبود.

۴- سربازان کراهی افکار کمونیستی را در میان سربازان اسیر آمریکایی تبلیغ می‌کردند. بسیاری از آمریکایی‌ها تحت تأثیر عقاید کمونیستی قرار می‌گرفتند و از عقاید پیشین خود دست کشیده و وارد همکاری با کمونیست‌ها می‌شدند. و این یک رسوایی بزرگ برای آمریکا تلقی می‌شد. انتشار مقاله ضربه بزرگی به حیثیت آمریکا وارد کرد: اول اینکه آمریکایی که با شعار گسترش آزادی و

ترویج دموکراسی، صدور فرهنگ و تمدن، رشد فضائل اخلاقی در میان ملت‌های خود، و مبارزه با تروریسم به کشورهای دیگر حمله می‌کند چه پاسخی در برابر این بی‌اخلاقی سربازان آمریکایی (رها کردن هم ائتاقی مربی در سرما، استفاده از اتفاقا ریکب) خواهد داشت. ملتی که خود بویی از اخلاق نبرده جنسور می‌تواند مروج اخلاق در میان سایر ملت‌ها باشد. دوم اینکه یکی از اهداف آمریکایی‌ها از حمله به سایر کشورها، ترویج فکر آمریکایی است. سربازان آمریکایی که قرار بود مروج فکر آمریکایی باشند خود به راحتی شست‌وشوی مغزی شده و جذب کمونیست‌ها می‌گردیدند و این یک رسوایی بزرگ برای آمریکایی‌ها بود.

۵- توجه یک خواننده جدید و علاقه‌مند را جلب کرد که احتمالاً پس از دیدن مناظره به مجله ریپورتر، که کریستول در آن کار می‌کره علاقه پیدا کرده و مشترک یا دنبال‌کننده آن شده است.

۱۵. گذر خان، بازارچهای مقابل میدان آستانه مقدس حضرت معصومه(ص) است که یک سمت آن به خیابان ارم و سمت دیگرش به خیابان انقلاب (چهارمردان) منتهی می‌شود.

۱۶. آقای رضا مطلبی کاشانی می‌گوید: آیت‌الله حق‌شناس تا مدتی کاهی می‌گفت: «من حق‌پنشنام»؛ اما پس از این سخن امام زمان(ع) می‌گفت: «شما که به من حق‌شناس بگوید تا به حضرت، حق می‌دانی نشود».
۱۷. شیوهٔ اختصاصی ایشان دربارهٔ خواندن زیارت عاشورا مطابق آنچه در تارنمای اینترنتی ایشان آمده، اینچنین است: ابتدا صد مرتبه «الله اکبر»؛ سپس یک مرتبه سلام آخر زیارت عاشورا (السلام علیک یا ابا عبدالله و علی‌الآلواح). آنگاه، یک مرتبه این آخر زیارت عاشورا اللهم الله! عل ظالم..)) و پس از آن، قرائت زیارت عاشورا از ابتدا تا اَوَّل «اللهم الله اَوَّل ظالم..»؛ سپس دو رکعت نماز هدیه به محضر حضرت سیدالشهدا(ع)؛ آن‌گاه صد مرتبه «الله اکبر»؛ و پس از آن، قرائت زیارت عاشورا از ابتدا تا انتها، همراه با صد لعن و صد سلام، و در پایان، دو رکعت نماز زیارت حضرت ابدالله(ع)؛ نکته‌هایی که در عایت شوند: یک انجام دادن این دستور تا چهل روز و بدون فاصله شدن بین روزها، دو مراقبه در اعمال (انجام واجبات و ترک مجزومات)، سه صدقه دادن هر روز بعد از اتمام آن برای سلامت امام زمان(ع)، چهار، انجام دادن آن در پسین طلوع و غروب آفتاب، پنج، صحبت نکردن با کسی در پس قرائت زیارت، شش، طلوع نکردن در جز اعضای خانواده از انجام این عمل، هفت، باتوان در صحت زیارت، با اشرار یا با طبق دستور بالا بخوانند و بدون صحبت کردن، یا زیارت را به اهل منزل مطلع کنند تا نماز را به نیابت ایشان بخوانند و پس از اتمام نماز، ادامه زیارت از خودشان ادامه دهند و بخوانند (ر: ک: http://hoda.wa/site/ashoora). این نکته نیز در پایگاه اطلاع‌رسانی حجت‌الاسلام جوادان اضافه شده است که احتیاطاً به جای عبارت «و هذا یوم فرخت» عبارت «و یوم تَقَاتِلُ الخَسنِ یومَ فرخت» و به جای عبارت «إِنَّ هذا یومَ تَبَرَّکْتَ» عبارت «إِنَّ یومَ قَتْلِ الخَسنِ یومَ تَبَرَّکْتَ» قرائت شود (ر: ک: http://new.javadan.ir).
۱۸. حجت‌الاسلام غلامحسن بخشی، حجت‌الاسلام محمّدعلی جوادان نیز به این جریان اشاره کرده است. آیت‌الله حق‌شناس خود نیز در سخنرانی‌اش آن را این‌گونه بیان کرده است: «بنده در صحن نوی قم درس می‌گفتم که یک نفر پیغام داد که: آن آقا با شما کار دارد. او دور او را دیدم، گفتم: بنده ایشان را نمی‌شناسم. گفتم: ایشان می‌گوید که شما را شناسید! تو عبد‌الکریم حق‌شناس هستی و من از علمای همدان هستم و با شما کاری دارم! وقتی به او رسیدم، بعد از سلام و احوال‌پرسی گفتم: زیارت عاشورا می‌خوانی؟ گفتم: خیلی بیخوشیدما! چقدر نداری که از عبادت کسی سؤال کنی؟ گفتم: مقدس‌گری نکن. من دیشب در عالم رؤیا دیدم که از طرف گذر خان، من و تو پشت سر آقای سید محمّدتقی خوانساری- که آن زمان زنده بود- می‌روییم و امام زمان(ع) هم جلوتر از ایشان می‌رود. آقا رو کرد به آقا سید محمّدتقی و فرمود: «این حق‌شناس زیارت عاشورای می‌خواند و شک می‌کند» من فهمیدم که آن زیارت عاشورایی که می‌خوانم، این‌شاه‌الله

می‌باشد. این زیارت عاشورا را مانع گناه می‌دانست و می‌فرمود: «اصلاً زیارت عاشورا، زیارت و دعای مَهِذَب است؛ یعنی تو را تهذیب می‌کند. با خواندن این زیارت واقعا دلت نمی‌خواهد غیبت، توهین و اهانت کنی».^۶ همچنین

«إِنَّ الله لَا یَسْتَجِیْبُ دَعَاَ یَظْهَرُ قَلْبُ سَاه»^۶
پروردگار، دعایی را که از روی غفلت باشد، مستجاب نمی‌کند». و «لَدَعَا» و «لَدَعْوَة» به معنی خواستن است. اگر من با شما حرف می‌زنم، ولی حواسم جای دیگر باشد، فایده ندارد! پروردگار سبّ و غلبن، تو را می‌بیند و می‌داند… لذا وقتی زبان بد ل توافق پیدا کرد، دعا مستجاب می‌شود؛ «فَاقْبَلْ بِقَلْبِکَ ثُمَّ اسْتَجِیْبْ بِالْإِجَابَة»^۶ یعنی اوّل با دلت به دعا توجه کن. وقتی چنین توجّهی پیدا شد، یقین به اجابت پیدا کن»^۶.

ششم، زیارت عاشورا

اهتمام به زیارت عاشورا

آیت‌الله حق‌شناس به زیارت عاشورا باوری راسخ داشت و آن را کره‌گشای مشکلات بزرگ می‌دانست.^۶

ایشان زیارت عاشورا را مانع گناه می‌دانست و می‌فرمود: «اصلاً زیارت عاشورا، زیارت و دعای مَهِذَب است؛ یعنی تو را تهذیب می‌کند. با خواندن این زیارت واقعا دلت نمی‌خواهد غیبت، توهین و اهانت کنی».^۶ همچنین

